

## رجال تاریخی و سیاسی افغانستان در دو قرن اخیر

۴

عبدالرحیم - ژنرال سالار عبدالرحیم خان از تاجیک‌های کوه‌دامن بود که بسال ۱۸۸۶ م. در کوهستان بدنیا آمد و فرزند عبدالقادر خان بود. این شخص برادر زن محمد حسین، مستوفی الممالک و وزیر مالیه امیر حبیب‌الله خان بود. محمدحسین خان به امر امیر امان‌الله خان کشته شد و در سن ۱۶ سالگی "سراوس" امیر حبیب‌الله خان مقرر گردید. و پنج سال در کابل خدمت کرد. بعد از آن برای ده سال مشاور و بازرس ساختمان پل در ولایت مشرقی بود. از آن تاریخ به بعد به منصب "ماجور" ارتقاء یافت و به قشون هرات فرستاده شد و در سال ۱۹۲۱ م. به مقام "سرتیپی" نایل آمد و بسال ۱۹۲۷ م. به کابل احضار گردید و بعد به مزار شریف به فرماندهی قشون سواره آنجا گماشته شد. در سال ۱۹۲۸ و در طی جنگ داخلی به کابل بازگشت و با امیر حبیب‌الله دوم هم‌دست گردید و در حمله دوم به کابل در جنوری ۱۹۲۹ م. از قشون امیر موصوف سرپرستی ورهبری نمود و از سوی امیر موصوف به مزار شریف فرستاده شد تا شورش آنجا را سرکوب نماید. با رسیدن به مزار شریف، والی آنجا را از کار برکنار نمود و بعد به میمنه و هرات عزیمت کرد و بتاريخ ۴ می ۱۹۲۹ به هرات رسید. بعد از شکست قوای موجود در هرات به فرماندهی جنرال محمد غوث خان کابلی، بر هرات مسلط گردید. در می همانسال به فرماندهی نظامی و ملکی هرات از سوی امیر حبیب‌الله دوم برگزیده شد و بعد در زمان نادرشاه نیز به همین مقام تائید گردید. (اکتوبر ۱۹۲۹ م.)

در سال ۱۹۳۱ م که شاه محمود خان در قطن و بدخشان به قدرت رسید او هم تصمیم گرفت به نادرشاه تسلیم شود و فرزند خود عبدالحلم خان را در آگست همانسال به کابل فرستاد و خودش در ماه سپتامبر به کابل رفت. مستوفی و ماجور جنرال هرات که شخصی بنام محمد شعیب خان بود نیز همراهش بود. در ماه آگست ۱۹۳۲ به کابل رسید و در سپتامبر ۱۹۳۴ م. بعنوان رئیس هیات نمایندگی افغانی در تعیین مرز افغان و ایران برگزیده شد. در جون ۱۹۳۵ م. به کابل رفت و به عنوان وزیر قواید عامه مقرر گردید. ولی در همان سال غلام فاروق عثمان بجایش منصوب گردید و عبدالرحیم خان در سال ۱۹۳۶ باز به وزارت یاد شده دست یافت. از سال ۱۹۳۸ تا سال ۱۹۴۰ به مقام "معاون صدراعظم" نایل آمد.

در آخر به زندان محمدشاه افتاد و بقول یکی از شاهدان عینی در حالیکه "بالش" را برده‌ها او گذاشته بودند در زندان شاه موصوف خفماش کردند و مردی را که یک عمر برای این خاندان خدمت کرده بود به فرجامش رساندند . پس بی جهت نیست که اعضای خانواده نادر به جلا ، آدمکش و بی وفا و حتی فریب‌گر بی نظیر تاریخ مسمی شده‌اند . عبدالرحیم - جنرال سردار عبدالرحیم فرزند سردار میرافضل‌خان از سرداران محمد زائی قندهار در چخانسور می‌باشد . این شخص برادر عبدالوهاب‌خان نایب‌الحکومه پیشین ترکستان بود . و مدتی در هند پناهنده بود اما در سال ۱۸۹۶ به کابل برگشت و در سال ۱۹۰۴ . به حکومت چاریکار مقرر گردید . اما در سال ۱۹۰۵ از وظیفه کنار گذاشته شد در اوایل سال ۱۹۱۲ م .

چونکه در میان افراد سپاه اغتشاش شده بود و بتاريخ ۱۹۱۴ م . به کابل احضار گردید . در سال ۱۹۱۷ م . در قشون دربار به خدمت گماشته گردید و در همین سال به فرماندهی قشون جلال‌آباد منصوب شد . بعد از اینکه امیر امان‌الله خان به تاج و تخت دست یافت او هم اضافه بر شغل فرماندهی ارتش ، حکومت ملکی آن ناحیه را نیز در دست داشت و در می ۱۹۱۹ قواء افغان در " داکه " را رهبری نمود . تا دسامبر ۱۹۱۹ م . بیکار ماند . اما در فبروری ۱۹۲۰ م . به مزار شریف رفت و بعنوان فرمانده عمومی قواء آنجا به عوض محمد عمرخان منصوب گشت . در جولای ۱۹۲۰ م . توقیف شد و بزندان کابل افتاد و در سال ۱۹۳۱ م . باز در ولایت شمالی به مقام " حاکم اعلا " نایل گشت و بعد به عضویت مجلس اعیان درآمد و سناتور شد .

عبدالرحمن - فرزند عصمت‌الله خان سردار قبیلہ غلجائی از تیره جبارخیل عشیره یاد شده بود که عشیره غلجائی را بر ضد انگلیس در سال ۱۸۷۹ م . رهبری کرد و چندین سال در پیشاور پناهنده بود . و بسال ۱۹۰۵ م . اجازه ورود بخاک افغانستان برایش صادر گردید و در هرات مقیم شد . در سال ۱۹۰۷ م . در اندراب حاکم مقرر گردید . یکی از نخستین اقدامات امیر امان‌الله خان بعد از احراز مقام سلطنت همانا احضار این شخص به کابل بود و بنا بر گزارشی عبدالرحمن در جولای ۱۹۱۹ م . به " گاهی " اعزام گردید تا افراد قبیلہ شنواری را بر ضد انگلیس‌ها بسیج کند . و در مارچ ۱۹۲۰ در ایالت کابل به مسند " خانی " قبیلہ غلجائی منصوب گردید . در می ۱۹۲۴ م . به میان قبیلہ شنواری رفت تا شورش آنرا که بنا بر انفاذ قانون هشت نفری بوجود آمده بود ، خاموش کند . هشت نفری قانونی بود که بموجب آن از هر هشت نفر یک نفر برای خدمت نظام وظیفه بایسد احضار می‌گردید . این امر در میان قبایل پشتون ناخشنودی ایجاد کرده بود . عبدالرحمن در جرگه شنواری‌ها به آنان اطمینان داد که امیر افغانستان نظام وظیفه افرادشان را بخشوده

است . در سال ۱۹۲۹ م . از شورش و قیام امیرحبیب‌الله خادم‌دین رسول‌الله‌حمایت‌کرد . در سال ۱۹۳۰ م . در ده زادگاهش بنام جوکان - حصارک - می‌زیست . در سال ۱۹۳۳ م . به عضویت شورای اعیان ( مجلس سنا ) درآمد و در سال ۱۹۳۶ م . درگذشت .

عبدالمجید زابلی - این مرد از عشیره ترک ازباشندگان هرات می‌باشدکه درحوالی سال ۱۹۰۲ م . بدنیآ آمد و فرزند عبدالحکیم تاجر معروف است او درسال ۱۹۱۳ م . باپدر خود به تاشکند رفت . در گمرک هرات مامور مقرر گردید . در سال ۱۹۲۰ م . بمسکورفت و مدتی درسفارت افغانی در آنجا کار می‌کرد . در هنگام دیدار امان‌الله‌خان از مسکوبسال ۱۹۲۸ م . او هم در آنجا حضور داشت . و در سال ۱۹۳۰ م . در برلین مقیم گشت . در سال ۱۹۳۳ م . توسط دولت افغانستان به کابل احضار شد و به تنظیم و تاسیس و مدیریت شرکت هاشمی گماشته گردید . در فبروری ۱۹۳۴ م . به ریاست بانک ملی و شرکت یادشده برگزیده شد . در سال ۱۹۳۶ م . به وزارت تجارت ملی منصوب گشت . در سال ۱۹۳۶ م . جهت تنظیم و جلب کمک‌های خارجی به اروپا سفر کرد . این شخص یکی از میهن پرستان و اقتصاددانان افغانستان است که از ثروت زیادی برخوردار میباشد و به پیمانہ وسیعی در تاسیس کارخانه‌های نساجی بغلان و گل‌بهار و چندین موسسه تجارتنی دیگر مستقیماً دخالت داشت و روش انحصارات را او به افغانستان معرفی داشت و در دوران صدارت شاه محمود عموی ظاهر شاه از پست وزارت تجارت ملی استعفا داد و در آمریکا مقیم گردید .

و در رژیم جدید و انقلابی افغانستان عبدالمجید زابلی از نخستین سرمایه دارانی بود که معادل ۳۲۵ میلیون افغانی پول نقد و املاک خود را در دارالامان و یغمان و هرات بدولت جمهوری دموکراتیک افغانستان واگذار کرد .

عبدالمجید - سردار عبدالمجید از عشیره محمدزائی است که بتاريخ ۱۸۷۵ م . بدنیآ آمد . او فرزند سردار عبدالله خان می‌باشد که همراه با ایوب‌خان علیه انگلیس‌ها درگرشک جنگید و بقتل رسید . این شخص برادر ناتنی عبدالعزیزخان ، نماینده افغان در هندوستان بسال ۱۹۱۵ م . می‌باشد . مادرش از عشیره اسحاق زائی بود . دوران جوانی را در مشهد میگذرانید بعداً به خاک روسیه فرار کرد و تا مدتی در آنجا باقی ماند و از آنجا بسسه قسطنطنیه رفت .

در دسامبر ۱۹۰۴ خانوادهاش از مسقطبه کابل رفتند . در سال ۱۹۰۵ م . او حاکم یغمان مقرر گردید . در ۱۹۰۷ فرماندار کابل مقرر گردید . در مارچ ۱۹۰۸ م . از کار بر عبدالمجیدبه ماموریت خفیه امیر درآمد و به این ماموریت گماشته شد ، بعداً به شیسرغان رفت تا ترتیبات سفر هیئت نمایندگی آلمان را به افغانستان فراهم آورد . در اواخر سال ۱۹۱۶ به همدان رسید و در اینجا مورد استقبال گرم ترکها قرار گرفت و بسه

قسطنطنیه رفت . او بعداً " اوضاع و احوال امیر را به اطلاع مقامهای ترکیه رساند که مورد پذیرش قرار گرفت و یگانه تشویق را که دریافت داشت این بود که افغانستان باید نسبت به انگلیسها باب خصومت بگشاید . معهداً به عبدالمجید دریافت داشت که در قسطنطنیه گروهی ضد انور پاشاه و ضد آلمان نیز وجود دارد و بوی دستور داده شد تا امیر را از دخالت به جنگ برحذر دارد . بنابراین او هم از بازگشت بکابل و رساندن پیام به امیر خودداری ورزید بناءً مورد سرزنش امیر افغانستان قرار گرفت و از ورود به افغانستان منع گردید . عبدالمجید در مارچ ۱۹۱۹ از بازداشت انگلیس آزاد گردید .

عبدالکریم — از عشیره بارکزائی و فرزند قاضی سعدالدین خان و نوه خان ملاخان قاضی القضاة افغانستان بود . از تاریخ فبروری ۱۹۰۳ تا اوایل ۱۹۰۵ نایبالحکومه جلال آباد بود و از این تاریخ به بعد به کابل احضار گردید و بازداشت شد . بعد از زندان آزاد شده بعنوان بازرس عمومی معارف کابل مقرر گردید در سال ۱۹۱۴ م . حاکم هزارهجات بود . ولی سال ۱۹۱۷ م . بیکار شد و بسال ۱۹۱۹ م . به قندهار رفت و در ۱۹۲۱ به افسر ملکی ارتقاء یافت و بعنوان حاکم غزنی مقرر گردید . در خبوری ۱۹۲۲ م . به حکومت ولایت مشرقی دست یافت و در نوامبر ۱۹۲۳ م . به ولایت ترکستان گماشته شد . در نوامبر ۱۹۲۸ بحکومت قندهار منصوب گردید و بتاريخ مارچ ۱۹۲۹ م . به هزارهجات رفت تساً افرادی را برای نبرد جمع نماید . در بهار ۱۹۳۲ م . به کابل برگشت و در منزل بازداشت گردید . بتاريخ مارچ ۱۹۳۳ م . از بازداشت آزاد گردید و دارائی و ثروتش بوی بازگردانده شد و در سال ۱۹۴۸ م . در گذشت .

عبدالکریم — ملا عبدالکریم از تیره اندر عشیره غلجائی می باشد که فرزند ملامشک عالم فقید بود که با خواهر ملا عبدالغفار یکی از مخالفان سرسخت انگلیس در طی جنگ دوم افغان و انگلیس ازدواج کرد و در سال ۱۸۸۱ م . به ترکستان پناهنده شد . امیر عبدالرحمن بسال ۱۸۸۱ م . او را بکابل احضار نمود و لقب " خان علوم " را با مقداری حقوق ناچیزی برایش منظور کرد که ملای یاد شده سخت رنجید . در طی شورش غلجائی ها در سال ۱۸۸۷ — ۱۸۸۶ م . ملا عبدالکریم یکی از رهبران برجسته بحساب می آمد . عبدالکریم با کمک محمد افضل خان ، سردار هوتک ، شورش را که به قلع و قمع قواء درانی در نزدیک غزنی که از سوی قندهار عازم کابل بود ، انجامید ، رهبری کرد . در مارچ ۱۸۸۷ م . عبدالکریم اعلامیه پخش کرد و در آن بیان داشت که بیش از دوازده هزار از افراد قبایل نسبت بوی وفاداری شانرا ابراز داشتند و چون او بعنوان خلیفه مسلمین اخذ موقع کرده بود بنابراین این عمل افراد یاد شده در حین جنگ یک امر کاملاً قانونی می باشد و جهاد علیه امیر عبدالرحمن را که فردیست کافر و خائن به دین اسلام و خودپرست ، و دوست وفادار دولت

— آیا ببروحشی را دیدهای و مصاحبت این حیوان خشمگین و درنده را دوست داری؟  
 — من از دیدن جانوران خواه وحشی و اهلی لذت میبرم .  
 — به بازی سیرک علاقه داری و میتوانی سرت را بداخل دهان این هیولای وحشی  
 فروبری ؟

— مهم نیست از عهده انجام هر کاری برمی آیم .  
 — دیروز ببری کنده ، نتراشیده و نخراشیده باخونسردی کله سیمون پریگادسیرک باز  
 معروف جهان را در دهان گرفت و بلعید فکر میکنی تا این حد شهامت داشته باشی ؟  
 عمومیم که بسبب ناملایمات بسیار از زندگی پرفراز و نشیب خود خسته و بیزار بود  
 پیشنهادش را پذیرفت و همراه عرب به محل سیرک رفت و با استخدام گروه سیرک بازان  
 فرانسوی درآمد . کارش این بود که هر روز دوبار سرش را بداخل دهان ببری تنومند و  
 درنده فرو میبرد . سیرک متحرک بود از شهری بشهری و ازدیاری به دیار دیگر ره میسپرد .  
 یکبار از چین راهی هندوستان گردید . بار دیگر از هندوستان به افغانستان رفت . سرانجام  
 از افغانستان عازم استانبول شد . در طول سفرها رابطه ببر و عمومیم بسیار صمیمانه و  
 مهرآمیز گردید . کم کم ببر قوی هیکل وحشی و هار شد . یک روز گرم تابستان که هسوا  
 بسان جهنمی شده بود ، حیوان زبان بسته از شدت گرمادهاش بیش از پیش باز و چهره اش  
 خشمگین و ترسناک گردید در اینحال نمایش انجام شد و هزاران تماشاچی با اشتیاق فراوان  
 بتماشای سیرک شتافتند . هیچگاه برای سیرک چنین ازدحامی سابقه نداشت . عمومیمساق  
 طبق معمول سرش را بداخل دهان جانور آدمخوار فروربرد ولی هنگامیکه خواست آنرا بیرون  
 کشد حیوان کریه و بدمنظر دهانش را بست و دندانها را بهم فشرد . بی اختیار به آینه  
 دکان سلمانی خیره شدم و موجود عجیب و ترسناکی را مشاهده کردم . موهای سرم ریخته  
 بود قیافه عجیبی داشتم بیست و پنج سنت موجودی جیبم را کف دست مرد سلمانی  
 گذاشتم و یکسر سوی منزل دویدم هرکس قیافه ام را میدید وحشت میکرد . برادرم گریگور  
 میگفت :

— در عمرم سلمانی به این بی سلیقهگی ندیده ام !

بقیه از صفحه ۴۱

بیگانه ، توصیه و تشویق نمود . او با طرز ناموفقیت آمیزی تلاش کرد تا جنرال غلام حیدر  
 اوروکزائی از متحدان امیر عبدالرحمن را بسوی خود جلب نماید وبوی وعده حقوقزیادی  
 را داد ولی جنرال یاد شده نپذیرفت .